

دروازه یودو را می‌گشاید و از چشم‌های پرچین‌وچروک رایکوف رضایت می‌بارد. ۲۰ دقیقه بعد غلامحسین مظلومی دومین گل تیمش و پنجمین گل خود در این مسابقات را به ثمر می‌نشانند. همه‌چیز دارد به خوبی و خوشی تمام می‌شود؛ یک برد ساده دوگله و راهیابی به فینال. اما درواپسین دقیق، نورافکن‌های امجدیه بازی درمی‌آورد و قطع می‌شود. رایکوف را کارد بزنی خونش درنمی‌آید. مهمان‌ها و بازرسان کنفدراسیون می‌گویند اگر برق سریع نیاید بازی لغو می‌شود و نتیجه می‌سوزد. اما با روشنی دوباره نورافکن‌ها دل مردم روشن می‌شود. تاج به فینال می‌رسد اما داستان اصلی این است که تیم «هامنت من» نماینده لبنان در آن دیدار نیمه‌نهایی، تن به بازی با اسرائیلی‌ها نداده و هاپوئل رژیم اشغالگر مفت‌مفت به فینال رسیده است.

بازی تاج با مدان اندونزی در روز چهارشنبه ۱۹ فروردین خاطرات غریب دیگری هم داشت. در مقابل چنین حریف قلندرو فیزیکی که می‌توانست ۱۸۰ دقیقه بدود و آخ نگوید و شهرت قدرت بدنی بازیکنان جنوب شرق آسیا تا اکتاف رفته بود رایکوف نیاز به بازیکن فیزیکی داشت، اما از شانس بدش سه روز قبل از بازی با مدان، انتشار خبر مصدومیت کارو حق‌وردیان در تمرینات تیم تاج همه را دل‌نگران کرده بود. لحظه‌ای که به رایکوف گفتند ستاره تیمت زانوبیش آب آورده، رنگش پرید و دنیا بر سرش آوار شد. او که اعتقاد داشت بازی فیزیکی در برابر تیم‌های گردن‌کلفت، بازیکن فیزیکی می‌طلبید چنان از زخمی شدن کارو مغموم و درمانده شد که لیوان آبی که در دست داشت را بر زمین کوبید و زیر لب به زمین و زمان فحش داد. شتابان به‌دنبال پای مصدوم کارو رفت و از پزشک تیم خواست که هرطور شده پای او را تا روز مسابقه خوب کند اما گزارش پزشک تیم پس از معاینه پای مصدوم کارو ناامیدکننده و یأس‌آور بود. در آن لحظه که پزشک تاج اعلام کرد کارو بازی نیمه‌نهایی و فینال را از دست می‌دهد چشم‌های رایکوف لبریز از پوچی بود. وقتی همه‌چیز را در بن‌بست دید تصمیم گرفت خود درمان پای کارو را بر عهده بگیرد. ساعت ۶ بعدازظهر بود که رایکوف دستور داد زنگ بزنند آتش‌نشانی تهران و بچه‌های آتش‌نشان ماشین آتش‌نشانی را آوردند زمین شماره ۱ امجدیه و شیلنگ آب فشار قوی‌شان را کشیدند بیرون؛ رایکوف با ذوق و شوق آمد شیلنگ آتش‌نشان‌ها را گرفت دستش و اشاره داد که شیر آب را باز کنند آتش‌نشان جوان گفت به او بگویید اگر قرار باشد شیلنگ آب را باز کنیم تمام این زمین را آب می‌گیرد؟ علی جباری به‌عنوان کاپیتان تیم رفت جلو به مستر پیشنهاد داد که اجازه بدهید کارو را ببریم به تپه‌های عباس‌آباد. در همان تپه‌ها بود که کارو را بردند دراز کردند و مستر رایکوف شیلنگ فشار قوی مخزن آب آتش‌نشانی را روی پای کارو گرفت. نیم‌ساعت بعد شیلنگ آب قطع شد و کارو نفس راحتی کشید. حالا ستاره غیور رایکوف می‌توانست دست مری‌اش را بگیرد.

آن سال در فینال آسیا وقتی تاج با این ترکیب به میدان حریف رفت و رضا طباطبایی نام تک‌تک بازیکنان را با صدایی حماسی از بلندگوی امجدیه بر زبان آورد حیف بود با این صدا باختن؛ شماره یک‌ک‌ک ناصررررر حجازی، و بعدش اسامی پورحیدری، کارگرجم، لواسانی، برداران معینی، کارو، قراب، جباری، مظلومی و وفاخواه را خواند. هاپوئل که با ۱۱ گل زده و بدون گل خورده عنوان بهترین خط دفاعی و هجومی مسابقات مقدماتی را یدک می‌کشید در نیمه اول تمام حملاتش را به کارگرجم و پورحیدری باخت. در دقیقه ۷۰ اما خازوم با ضربه سر دروازه حجازی را باز کرد. رایکوف با وارد کردن بچه شیرخواه‌ای به‌نام حاج‌محمد آن هم به‌جای کاپیتان جنگجویش جباری تعویضی طلایی کرد. چه کسی باور می‌کرد جنگجوی آبی‌ها از ترکیب خارج شود و بازیکن شیرخواه نوجوانی به ترکیبش وارد شود که هنوز برای بازی‌های بزرگ پرورده نشده بود؟ خیلی‌ها آن روز گفتند مگر مستر رایکوف دیوانه شده؟ اما او ایمان داشت که پتانسیل جوانان در همه‌جای جهان غوغا می‌کند و ناجی می‌شود. همچنان که قبلش از قدرت جوانی حجازی و مظلومی جواب گرفته بود و بعدها از حسن روشن گرفت حاج‌ممد که شماره پیراهنش ۱۱ بود با غرغره‌های داور هندی مواجه شد که این بازیکن با شماره ۱۶ معرفی شده و نمی‌تواند با شماره ۱۱ بازی کند. اما با هر مصیبتی بود به میدان آمد و در همان لحظات نخست ورودش با دربیل کاپیتان اسرائیلی‌ها کرنر گرفت و ضربه کرنر را هم خودش زد؛ یک ضربه کات‌دار و گل وفاخواه و قیامت امجدیه. حالا مردم امجدیه را روی سرشان برمی‌دارند. نتیجه یک بر یک به وقت اضافه می‌کشد. بازی به سمت خشونت پیش می‌رود. فرصت‌های تاجی‌ها یکی‌یکی هدر می‌رود و مردم در خانه‌ها گوش‌شان را چسبانده‌اند به رادیو ترانزیستوری‌هایی که صدای روشن‌زاده به‌طور مستقیم از داخل آن زبان‌ه می‌کشد. تماشاچی‌ها پاهای‌شان را چنان محکم به ستون‌های امجدیه می‌کوبند که انگاری ورزشگاه تبدیل به یک پادگان نظامی شده است. سر همین داد و قال هاست که یک کاشته مفتکی از فول خشونت‌بار دفاع هاپوئل به دست می‌آید. دقیقه ۹۲ است. کاشته منصور و گل معینی، مسعود. امجدیه را دیگر نمی‌توان مهار کرد. رایکوف در رختکن به مسعود سپرده بود که هر وقت کرنر

شد برو جلو. حالا او زنده تاریخی‌ترین گل عمرش بود و تهران ترکیده بود از خوشی و سه روز بعد از این چهارشنبه داغ و شیرین، جلد کاهی کیهان ورزشی نمای درشتی از صورت مسعود داشت که در آغوش رایکوف همچون کودکی که مادرش را گم کرده باشد می‌گیرد. او در دقایقی بسیار کشدار بیش از ۵ دقیقه در آغوش مستر گریست. آنقدر گریه کرد تا نفس‌اش گرفت. تصویر معینی زنده گل فینال که در آغوش رایکوف اشک می‌ریزد با عنوان «اشک مقدس پیروزی» روی جلد کیهان ورزشی رفت و مجله را جماعت تاجی روی هوا بردند.

آن روزها برخی از مفسران، این دیدار را «نبرد قرن» نامیده بودند. زخم‌های جنگ شش‌روزه عرب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ هنوز در دل مسلمین خاورمیانه التیام نیافته بود. در دقیقه ۷۵ فینال وقتی شوت علیرضا حاج‌قاسم با اختلاف کمی از بالای دروازه اسرائیل گذشت چنان تماشاگران امجدیه را سر ذوق آورد که فریاد زدند: «موشه‌موشه‌دایان – فرزند چهارپایان.» بعدها زندگینامه‌نویسی در نگارش خاطرات اسدالله لاجوردی عضو هیأت مؤتلفه و رئیس بعدی زندان اوین نوشت که:

– «روز اول مسابقات، دور تا دور استادیوم پرچم کشورهای حاضر در سومین دوره جام باشگاه‌های آسیا را جابه‌جا نصب کرده بودند. چند نفر از اعضای هیأت‌ها در چهارگوشه استادیوم بین تماشاگران نشسته بودند. آنها داخل آب‌پاش‌ها بنزین ریخته و با خودشان به استادیوم برده بودند. آنها یکی‌یکی از سر جای‌شان بلند شدند و به طرف پرچم‌های اسرائیل رفتند و در فرصتی مناسب به‌روی آنها بنزین پاشیدند و با فندک آتش زدند. نیروهای سرتیپ طاهری وقتی قضیه را فهمیدند که دوستان اسدالله همه پرچم‌های اسرائیل را آتش زده و بدون اینکه کسی متوجه شود، از استادیوم خارج شده بودند. عده‌ای از تماشاگران هم یک چشم‌شان را با چشم‌بند بسته بودند و ادا درمی‌آوردند تا موشه‌دایان وزیر جنگ اسرائیل را به سخره بگیرند. آنها با هم می‌خواندند: «موشه‌دایان به من گفت، چی گفت؟ در گوش من گفت، چی گفت؟ با ترس و لرز گفت، چی گفت؟ – من از ایران می‌ترسم، من از ایران می‌ترسم.»

آن روزها طفلی جانان‌پور مسئول اردوی تیم تاج بود. شب بازی فینال با هاپوئل، رایکوف طبق عادت همیشگی در شب قبل از بازی، تیم را جمع کرده بود و گفته بود که بیایید دسته‌جمعی برویم قدم بزنیم و ببرگردیم. مستر همانجا به جانان‌پور گفته بود که اگر فردا ما ببریم من می‌آیم وسط زمین و می‌رقصم. مردمی که بعد از اتمام بازی فینال، رقص حماسی مرد شنگول یوگسلاو را می‌دیدند نمی‌دانستند او آنقدر خسته هست که حال ترقص ندارد اما می‌خواهد روی قولش بماند. هیچ‌کس باور نمی‌کرد که آن مستر سنگین و رنگین دارد وسط زمین می‌رقصد. شب بعد از بازی نیمه‌نهایی، بچه‌ها رفتند هتل روزولت نزدیک امجدیه اسکان یافتند. اما صبح ساعت ۸ که بیدار شدند دیدند مردم دسته‌دسته در حال رفتن به امجدیه‌اند. یک ساعت بعدش دیدند که همان مردم همه‌شان دارند برمی‌گردند؛ آن هم در حالی که بازی ساعت ۴ عصر است، هی پرس‌و‌چو که کردند فهمیدند ورزشگاه از صبح علی‌الطولخ پر شده و جای سوزن انداختن نیست. آن روز بسیاری از تماشاگران سفره‌های ناهار خود را هم به استادیوم آورده بودند. رضا طباطبایی از بلندگوی امجدیه خبر داد که به‌مناسبت این پیروزی، فوتبالیست‌های محروم‌شده (از جمله عزیز اصلی) بخشیده شده‌اند و مردم هرهر و کرکر راه انداخته‌اند. همان شب بود که رضا طباطبایی گوینده امجدیه در تب‌وتاب پیروزی تاجی‌ها از بلندگو اعلام کرد «... توجه فرمایید توجه فرمایید: فوتبال ایران به‌زودی پروفشونیلی (حرف‌های) خواهد شد» و همان شب بود که خواننده معروف جاز ایران آوازی شیرین برای بچه‌ها

خواند با شعری از ایرج جنتی عطایی در ستایش یک جام طلایی «... یازده مرد جوون... واسه بازی میان میدون... دو دروازه با یه زمین... آی بچه‌ها گل بزنین... بچه‌ها متشکریم، بچه‌ها متشکریم.»

در دهه ۴۰ و ۵۰ نه‌تنها گوینده تهران که گویندگان استادیوم‌های شهرستان‌ها هر کدام لهجه خود را داشتند.

اگر طباطبایی با صدایش در پایتخت معروف شده بود گویندگان ورزشگاه‌های تبریز و اصفهان نیز با طنازی جدی‌شان. اگر گوینده تبریز هنگام تعویض‌ها از ورود بازیکن به چمن و خروج از چمن تأکید داشت گزارشگر اصفهان نیز کم رند نبود. بچه‌های دارایی تهران نقل می‌کنند که در فروردین ۱۳۵۵ و جام تخت‌جمشید وقتی به مصاف ذوب‌آهنی‌ها رفتند با داستان بامزه‌ای مواجه شدند که البته صفحه ورزشی روزنامه رستاخیز نیز گزارشی کوتاه از آن چاپ کرده است؛ آقایی با یک پاکت که در دست دارد از جلوی ما می‌گذرد.

پاکتی: هرکس بگه دارایی، یه پیاز به‌ش می‌دم. زنده‌باد سپاهان. (از طرف دیگر صدای «دارایی دارایی» بلند می‌شود.)

آقای سفیدمو: اینا از تهرون اومدن اینجا که دارایی رو تشویق کنن؟

تماشاگر اولی: نه بابا، اینا طرفداران سپاهان‌اند. هر تیمی که بیاد اینجا، مثل اینکه تو خونه خودش بازی می‌کنه. وقتی سپاهان بازی داره، ذوب‌آهنی‌ها همشهری‌ها رو هو می‌کنن و مهمون‌ها رو تشویق، هر وقت هم ذوب‌آهن بازی داره، سپاهانی‌ها کارشون اینه. (در همین موقع دارایی سخت حمله می‌کند که گل بزند اما گوینده استادیوم، مرتب حال همه رو می‌گیره.)

گوینده استادیوم: نقلعلی، اون سه‌تا رو که از پشت بوم اومدن تماشا، ردشون کن برن. (تماشاگران هو می‌کنند) ای وای، شدن چهارتا، ردشون کن برن. (در این لحظه دارایی گل می‌زند اما گوینده ورزشگاه همچنان جوش آن تماشچیان مجانی را می‌خورد و تماشاگران هم او را هو می‌کنند.)

دمدمی‌مزاح‌های زیر ساعت

گزارش‌نویس رستاخیز همچنین در دهه ۵۰ که در روز ماقبل سیزده‌بدر سال ۱۳۵۵ رفته در امجدیه، زیر ساعت نشسته و از بازی تیم‌های نیروی اهواز و پاس تهران و نیز تاج (استقلال) و دارایی در چهارمین دوره تخت‌جمشید نت برداشته است. تیتیر گزاررش هست: «چهار ساعت در میان دمدمی‌مزاح‌ها – کاش شما هم آنجا بودید». و عین گزارش از این قرار است:

– پنجشنبه در امجدیه، گل زودهنگام نیرو به پاس، ولوله‌ای در میان تماشاگرانی که سمت راست ساعت قدیمی امجدیه نشسته بودند به‌وجود آورد؛ همان جایی که مرز میان پرسپولیسی‌ها و تاجی‌های رانده‌شده است که حالا زیر پرچم پاس نشسته‌اند. آدم‌ها پسری ۱۶، ۱۷‌ساله و کر و لال، مردی که به او «مرد یک‌ریالی» می‌گویند، حسن تاجی و آقایی است که بشدت از دارایی طرفداری می‌کند.